

مسئله حفظ قرآن بعنوان یک سنت و یک عبادت بزرگ همیشه در میان مسلمانان بوده و هست، حتی پس از آنکه قرآن به صورت یک کتاب تکثیر شد و در همه جا پخش گردید و حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ که سبب شد این کتاب بعنوان پرنسخته‌ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و نشر گردد، باز مسئله حفظ قرآن بعنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ موقعیت خود را حفظ کرد، بطوری که در هر شهر و دیار همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هست.

هم اکنون در حجاز و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی مدارس بعنوان مدرسه تحفیظ القرآن الکریم یا نامهای دیگر وجود دارد که برنامه شاگردان آن در درجه اول مسئله حفظ قرآن است. در ملاقاتی که در سفر مکه با رؤسای این مدارس در آن شهر مقدس روی داد معلوم شد گروه بسیار زیادی از پسران و دختران جوان در مکه در این مدارس نام نویسی کرده و مشغول تحصیل هستند. یکی از مطلعین می‌گفت هم اکنون در کشور پاکستان در حدود یک میلیون

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۴

و پانصد هزار نفر حافظ قرآن وجود دارد! یکی از شرائط امتحان ورودی دانشگاه اسلامی الازهر مصر (طبق نقل دائرة المعارف فرید وجدی) حفظ تمام قرآن است که از چهل نمره حداقل باید بیست نمره بگیرند! کوتاه سخن اینکه سنت حفظ قرآن از عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و به دستور و تاءکید خود آن حضرت که در روایات زیادی وارد شده در تمام قرون و اعصار ادامه داشته است. آیا با چنین وضعی هیچگونه احتمالی در مورد تحریف قرآن امکان پذیر است؟! ۲ - علاوه بر همه اینها مسئله «نویسندگان وحی» است، یعنی کسانی که بعد از نزول آیات قرآن بر پیامبر آنرا یاد داشت می‌کردند که عدد آنها را از چهارده نفر تا چهل و سه نفر نوشته‌اند. ابو عبد الله زنجانی در کتاب ذیقیمت خود «تاریخ قرآن» اینچنین می‌گوید

(كان للنبي كتابا يكتبون الوحي و هم ثلاثة و اربعون اشهرهم الخلفاء الاربعة و كان الزمهم للنبي زيد بن ثابت و علي بن ابي طالب عليه السلام): «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می کردند و آنها چهل و سه نفر بودند که از همه مشهورتر خلفای چهارگانه نخستین بودند، ولی بیش از همه زید بن ثابت و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) ملازم پیامبر در این رابطه بودند».

کتابی که اینهمه نویسنده داشته چگونه ممکن است دست تحریف کنندگان به سوی آن دراز شود؟!

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۵

۳ - دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود - قابل توجه اینکه بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می دهد که از همان آغاز اسلام همه یک زبان مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می کردند، و این خود نشان می دهد که این کتاب آسمانی بصورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است.

سخنان علی (علیهما السلام) در نهج البلاغة گواه زنده این مدعا است:

در خطبه ۱۳۳ می خوانیم و کتاب الله بین اظهر کم، ناطق لا یعیا لسانه، و بیت لا تهدم ارکانه، و عز لا تهزم اعوانه: «کتاب خدا در میان شماست، سخنگویی است که هرگز زبانش به کندی نمی گراید، و خانه ای است که هیچگاه ستونهایش فرو نمی ریزد، و مایه عزت است آنچنان که یارانش هرگز مغلوب نمی شوند».

در خطبه ۱۷۶ می فرماید: و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل: «بدانید که این قرآن نصیحت کننده ای است که هرگز در نصیحت خود غش و خیانت نمی کند، و هدایت کننده ای است که هیچگاه گمراه نمی سازد».

و نیز در «همین خطبه» می خوانیم: و ما جالس هذا القرآن احد الاقام عنه بزیادة او نقصان: زیاده من هدی، او نقصان من عمی: «هیچکس با این قرآن همنشین نمی شود مگر اینکه از کنار آن با فزونی یا نقصان بر می خیزد: فزونی در هدایت و نقصان از گمراهی!».

در دنباله همین خطبه باز می خوانیم: ان الله سبحانه لم یعط احدا بمثل هذا القرآن، فانه حبل الله المتین و سببه الامین: «خداوند پاک احدی را بمانند

این قرآن اندرز نداده است، چرا که این ریسمان محکم الهی است،

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۶

و وسیله مطمئن او است».

و در خطبه ۱۹۸ می‌خوانیم: «ثم انزل علیه الكتاب نورا لا تطفامصابیحه، و سراجا لا یخبو توقده... و منهاجا لا یضل نهجه... و فرقانا لا یخمد برهانه: «سپس خداوند کتابی بر پیامبرش نازل کرد که نوری است خاموش نشدنی، و چراغ پرفروغی است که به تاریکی نمی‌گراید، طریقه‌ای است که رهروانش گمراه نمی‌شوند، و مایه جدائی حق از باطل است که برهانش خاموش نمی‌گردد.

مانند این تعبیرات در سخنان علی (علیه‌السلام) و سایر پیشوایان دین فراوان است.

آیا اگر فرض کنیم دست تحریف به دامن این کتاب آسمانی دراز شده بود امکان داشت اینگونه به سوی آن دعوت بشود؟ و به عنوان راه و روش و وسیله جدائی حق از باطل و نوری که هرگز خاموش نمی‌شود و چراغی که به خاموشی نمی‌گراید و ریسمان محکم خدا و سبب امین و مطمئن او معرفی گردد؟

۴ - اصولا پس از قبول خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اینکه آئین اسلام آخرین آئین الهی است و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود چگونه می‌توان باور کرد که خدا این یگانه سند اسلام و پیامبر خاتم را پاسداری نکنند؟! آیا تحریف قرآن با جاودانگی اسلام طی هزاران سال و تا پایان جهان مفهومی می‌تواند داشته باشد؟!

۵ - روایات ثقلین که با طرق معتبر و متعدد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده خود دلیل دیگری بر اصالت قرآن، و محفوظ بودن آن از هرگونه دگرگونی است، زیرا طبق این روایات پیامبر می‌فرماید: «من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانمایه را برای شما بیادگار می‌گذارم: نخست قرآن، و دیگری اهل بیت من

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۷

است که اگر دست از دامن این دو برندارید هرگز گمراه نخواهید شد.

آیا این تعبیر در مورد کتابی که دست تحریف به دامن آن دراز شده می‌تواند صحت داشته باشد؟.

۶ - علاوه بر همه اینها قرآن بعنوان یک معیار سنجش مطمئن اخبار صدق و کذب به مسلمانان معرفی شده و در روایات زیادی که در منابع اسلامی آمده می‌خوانیم که در صدق و کذب هر حدیثی شک کردید آنرا به قرآن عرضه کنید، هر حدیثی موافق قرآن است حق است و هر حدیثی مخالف آن است نادرست! اگر فرضاً تحریفی در قرآن حتی بصورت نقصان رخ داده بود، هرگز ممکن نبود به عنوان معیار سنجش حق از باطل و حدیث درست از نادرست معرفی گردد.

روایات تحریف

مهمترین دستاویزی که بعضی برای مسأله تحریف بدست آورده اند روایات مختلفی است که بر اثر عدم درک مفهوم واقعی آن، و یا عدم بررسی سند آنها چنین سوء تعبیری به وجود آمده است.

این روایات بر چند گونه است:

۱ - قسمتی از این روایات، روایاتی است که می‌گویند علی (علیه‌السلام) بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جمع‌آوری قرآن پرداخت، و هنگامی که آنرا جمع کرد و بر گروهی از صحابه که اطراف مقام خلافت را گرفته بودند عرضه فرمود، آنها از آن استقبال نکردند و علی (علیه‌السلام) گفت دیگر آن را نخواهید دید!

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۸

ولی با دقت در همین روایات روشن می‌شود که قرآن نزد علی (علیه‌السلام) با دیگر قرآن‌ها ابداً تفاوت نداشت بلکه این تفاوت در سه چیز بود: نخست اینکه آیات و سوره‌ها به ترتیب نزول تنظیم شده بود، و دیگر اینکه شاء نزول هر آیه و سوره در کنار آن قید شده بود، سومین امتیاز اینکه تفسیرهایی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بود و همچنین آیات ناسخ و منسوخ در آن درج شده بود.

بنابراین قرآنی که علی (علیه‌السلام) به جمع‌آوری آن پرداخت چیزی جز این قرآن نبود و ما زادش «تفسیرها» و «تاویلها» و «شاء نزولها» و «تمیز ناسخ و منسوخ» و مانند آن بوده است، و به تعبیر دیگر هم قرآن بود، و هم تفسیر اصیل قرآن.

در کتاب سلیم بن قیس می‌خوانیم: ان امیر المؤمنین (علیه‌السلام) لمارای غدر الصحابة و قلة وفائهم لزم بيته، و اقبل على القرآن، فلما جمعه كله، و كتابه بيده، و تاويله الناسخ و المنسوخ، بعث اليه ان اخرج فبايع، فبعث اليه اني مشغول فقد آليت على نفسي لا ارتدى بردائي الا لصلاة حتى اؤلف القرآن و اجمعه: «هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) بی وفائی صحابه را مشاهده کرد خانه را ترک نگفت، و به قرآن روی آورد، و مشغول جمع‌آوری همه قرآن، و نوشتن آن با دست خود شد، و حتی تاءویل و ناسخ و منسوخ آنرا جمع‌آوری فرمود، در این هنگام به سراغ امام فرستادند که از خانه بیرون آی و بیعت کن! او در پاسخ پیغام فرستاد که من مشغولم، سوگند یاد کرده‌ام که عبا بر دوش‌نگیرم مگر برای نماز تا همه قرآن را گردآوری کنم».

۲ - قسمتی دیگر از این روایات روایاتی است که اشاره به تحریف معنوی قرآن می‌کند.

زیرا می‌دانیم تحریف بر سه گونه است: «تحریف لفظی» و «تحریف معنوی»

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۹

و «تحریف عملی».

منظور از تحریف لفظی آنست که در الفاظ و عبارات قرآن کم و زیاد و تغییر داده شود (این همان چیزی است که ما و همه محققان اسلام آنرا شدیداً انکار می‌کنیم).

ولی «تحریف معنوی» آنست که آیه‌ای را آنچنان معنی و تفسیر کنند که خلاف مفهوم واقعی آن باشد. و نیز «تحریف عملی» آنست که آنرا بر خلاف عمل کنند.

مثلاً در تفسیر علی بن ابراهیم از «ابوذر» چنین می‌خوانیم: هنگامی که آیه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه (آل عمران ۱۰۶) نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود روز قیامت از مردم سؤال می‌کنند که با ثقلین (قرآن و عترت پیامبر) چه کردید؟ می‌گویند: اما الاکبر فحرفناه، و نبذناه و راء ظهورنا...: «ما ثقل اکبر (قرآن) را تحریف کردیم و پشت سر انداختیم پیداست که منظور از تحریف در اینجا همان دگرگون ساختن مفهوم قرآن و پشت سر انداختن آنست».

۳ - قسمت دیگری از این روایات روایاتی است که قطعاً مجعول است و برای بی

اعتبار ساختن قرآن بدست دشمنان و منحرفان یا افراد نادان ساخته و پرداخته شده است.

مانند روایات متعددی که از احمد بن محمد بن سیاری نقل شده است که عدد این روایات به صد و هشتاد و هشت روایت! بالغ می شود و مرحوم حاجی نوری در کتاب «فصل الخطاب» فراوان از او نقل کرده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۰

«سیاری» راوی این احادیث به گفته بسیاری از بزرگان علم رجال کسی بوده است فاسد المذهب، غیر قابل اعتماد، و ضعیف الحدیث، و به گفته بعضی، اهل غلو، منحرف، معروف به تناسخ و کذاب بوده، و به گفته کشی صاحب رجال معروف، امام جواد (علیه السلام) در نامه خود ادعاهای سیاری را باطل و بی اساس خواند.

البته روایات تحریف منحصر به سیاری نیست ولی قسمت مهمش به او بر می گردد!

در میان این روایات مجعول روایات مضحکی دیده می شود که هر کس مختصر اهل مطالعه باشد فوراً به فساد آن پی می برد.

مانند روایتی که می گوید در آیه ۳ سوره نساء و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتمای فانکحوا ما طاب لکم من النساء در میان شرط و جزا بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است!!!

در حالی که ما در تفسیر سوره نساء گفتیم که شرط و جزاء در آیه فوق کاملاً یا یکدیگر مربوطند و حتی یک کلمه در میان این دو اسقاط نشده است.

بعلاوه بیش از یک سوم قرآن حداقل معادل چهارده جزء قرآن می شود! این بسیار خنده آور است که کسی ادعا کند قرآن با آن همه نویسندگان و کتاب وحی و آن همه حافظان و قاریان از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به بعد چهارده جزاش بر باد رفته و کسی آگاه نشده؟ این دروغگویان و دروغپردازان توجه به این واقعیت تاریخی نکرده اند که قرآن که قانون اساسی و همه چیز مسلمانان را از آغاز تشکیل می داد، شب و روز در همه خانه ها و مساجد تلاوت می شد، چیزی نبود که حتی یک کلمه آنرا بتوان اسقاط کرد تا چه رسد به چهارده جزء! دروغی به این بزرگی دلیل روشنی بر ناشی گری جا علان اینگونه احادیث است.

بسیاری از بهانه جویان در اینجا به سراغ کتاب «فصل الخطاب» که در بالا

اشاره کردیم (نوشته مرحوم حاجی نوری) می‌روند که در زمینه تحریف نگاشته است.

ولی این کتاب علاوه بر اینکه با توجه به آنچه در بالا گفتیم وضعش روشن می‌شود، مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی که شاگرد مبرز مرحوم حاجی نوری است در شرح حال استادش در جلد اول «مستدرک الوسائل» می‌گوید: اما در مورد کتاب «فصل الخطاب» کرارا از استاد شنیدم میفرمود مطالبی که در فصل الخطاب است عقیده شخصی من نیست، بلکه این کتاب را برای طرح بحث و اشکال نوشتم، و اشارتاً عقیده خودم راجع به عدم تحریف را آورده‌ام، و بهتر بود نام کتاب را «فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب» می‌گذاردم.

سپس مرحوم «محدث تهرانی» می‌گوید: «ما از نظر عمل روش استاد خودمان را به خوبی می‌دیدیم که هیچگونه وزن و ارزشی برای اخبار تحریف قائل نبود، بلکه آنها را از اخباری می‌دانست که باید بردیوار کوبند، تنها کسی می‌تواند نسبت تحریف را به استاد ما بدهد که به مرام و عقیده او آشنا نبوده است».

آخرین سخن اینکه آنها که نمی‌توانستند و یا که نمی‌خواستند عظمت این کتاب آسمانی را برای مسلمانان احساس کنند کوشش کردند که با اینگونه خرافه‌ها و اباطیل قرآن را از اصالت بیندازند، و دستهای زیادی در گذشته و امروز در این زمینه کار کرده و می‌کند.

چندی قبل در جراید خواندیم چاپ جدیدی از قرآن وسیله ایادی اسرائیل و صهیونیسم منتشر شده که آیات فراوانی از آنرا تغییر داده‌اند، ولی آنها کور خوانده بودند، دانشمندان اسلامی بزودی از این توطئه دشمن آگاه شدند، و آن نسخه‌ها را جمع‌آوری کردند، این دشمنان سیاه‌دل نمی‌دانستند که حتی اگر یک نقطه از قرآن تغییر یابد مفسران و حافظان و قاریان قرآن فوراً آگاه خواهند شد.

آنها می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، ولی هرگز نمی‌توانند یزیدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتیم نوره و لو کره الکافرون (توبه آیه

(۳۲).

آیه ۱۰ - ۱۵

آیه و ترجمه

۱۰ و لقد اءرسلنا من قبلک فی شیع الاولین
۱۱ و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یتستهزءون
۱۲ کذلک نسلکھ فی قلوب المجرمین
۱۳ لا یؤمنون به و قد خلت سنة الاولین
۱۴ و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون
۱۵ لقالوا انما سکرنا ءبصرنا بل نحن قوم مسحورون
ترجمه :

۱۰ - ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم.
۱۱ - هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر اینکه او را به باد استهزاء می گرفتند.
۱۲ - ما اینچنین (و با استفاده از تمام وسائل) قرآن را به درون دلهای مجرمان راه می دهیم.
۱۳ - (اما با این حال) آنها به آن ایمان نمی آورند، و سنت اقوام پیشین نیز چنین بود.

۱۴ - و اگر دری از آسمان به روی آنان بگشاییم و آنها مرتبا در آن بالاروند...
۱۵ - باز می گویند: ما را چشم بندی کرده اند! بلکه ما (سر تا پا) سحر شده ایم!!

تفسیر :

لجاجت و انکار محسوسات

در این آیات به عنوان دلداری پیامبر و مؤمنان در برابر مشکلاتی که در

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۳

دعوت خود با آن مواجه بودند اشاره به زندگی انبیای پیشین و گرفتاری های آنها در مقابل اقوام گمراه و متعصب می کند.
نخست می گوید: «ما پیش از تو در میان امتهای نخستین نیز پیامبرانی فرستادیم» (و لقد اءرسلنا من قبلک فی شیع الاولین).
ولی آنها چنان لجوج و سرسخت بودند که «هر پیامبری به سراغشان می آمد او را به باد استهزاء و سخریه می گرفتند» (و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یتستهزءون).

- این استهزاء و سخریه به خاطر اموری بود:
- برای شکستن ابهت پیامبران و متفرق ساختن افراد حقجو و حق طلب از گرد آنان.
 - برای ضعف و ناتوانیشان در مقابل منطق نیرومند رسولان الهی، چون نمی توانستند پاسخی به دلائل دندان شکن آنان بدهند متوسل به استهزاء یعنی حربه نادانهای بی منطق می شدند.
 - برای اینکه پیامبران سنت شکن بودند و با وضع نابسامان محیط به مبارزه بر می خاستند، اما جاهلان متعصب که این سنتهای غلط راجاودانی و ابدی می پنداشتند از این کار تعجب می کردند و به استهزاء بر می خاستند.
 - برای اینکه سرپوشی بر وجدان خفته خود بگذارد، مبادا بیدار شود و تعهد و مسئولیت بیافریند.
 - برای اینکه بسیاری از پیامبران دستشان از مال دنیا تهی و زندگانشان بسیار ساده بود، آنها که شخصیت را بر اثر کوردلی در لباس نو، و مرکب زیبا، و زندگانی مجلل، می دانستند، تعجب می کردند که آیا یک انسان فقیر و تهیدست ممکن است رهبر و راهنمای اینهمه جمعیت ثروتمند و مرفه گردد؟! و به دنبال

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴

- آن به استهزاء بر می خاستند.
- و سرانجام برای اینکه می دیدند قبول دعوت پیامبران آنها را در برابر شهواتشان محدود می سازد و آزادیهای حیوانیشان را سلب می کند و برای آنها وظائف و مسئولیتهائی ایجاد می نماید به استهزاء بر می خاستند تا خود را از این وظائف راحت کنند!
 - سپس می فرماید: آری «ما این چنین آیات قرآن را به دلهای این مجرمان می فرستیم» (کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین).
 - اما با اینهمه تبلیغ و تاءکید و بیان منطقی و ارائه معجزات باز هم این متعصبان استهزاء کننده «به آن ایمان نمی آورند» (لا یؤمنون به)
 - ولی این منحصر به آنها نیست «پیش از آنها سنت اقوام اولین نیز چنین بود» (و قد خلت سنة الاولین).
 - اینها بر اثر غوطه ور شدن در شهوات و اصرار و لجاجت در باطل، کارشان به جائی رسیده که «اگر دری از آسمان را بروی آنها بگشاییم و آنها مرتبا به

آسمان صعود و نزول کنند...)» (و لو فتحنا عليهم بابا من السماء فظلوا فيه يعرجون).

«می گویند ما را چشم بندی کرده اند» (لقالوا انما سكرت ابصارنا).

«بلکه ما را سحر کرده اند و آنچه می بینیم ابدًا واقعیت ندارد! (بل نحن قوم مسحورون).

این جای تعجب نیست که انسان به چنین مرحله‌ای از عناد و لجاج برسد، برای اینکه روح پاک و فطرت دست نخورده انسان که قادر به درک حقائق و مشاهده

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۵

چهره اصلی واقعیات است، بر اثر گناه و جهل و دشمنی با حق تدریجاً به تاریکی می‌گراید، البته در مراحل نخستین پاک کردن آن کاملاً امکان‌پذیر است، اما اگر خدای نکرده این حالت در انسان راسخ شود و به صورت ملکه در آید دیگر به آسانی نمی‌توان آن را شست، و در اینجا است که چهره حق در نظر انسان دیگرگون می‌شود تا آنجا که محکم‌ترین دلایل عقلی، و روشن‌ترین دلایل حسی، در دل او اثر نمی‌گذارد و کار او به انکار معقولات و محسوسات، هر دو، می‌رسد.

نکته‌ها:

- ۱ - «شیع» جمع «شیعه» به جمعیت و گروهی گفته می‌شود که دارای خط مشترکی هستند، «راغب» در کتاب مفردات می‌گوید: «شیع از ماده شیاغ به معنی «انتشار و تقویت» است، و شاع الخبره‌نگامی گفته می‌شود که خبری متعدد و قوی شود و شاع القوم هـنگامی گفته می‌شود که جمعیتی منتشر و فراوان گردند، و «شیعه» به کسانی می‌گویند که انسان بوسیله آنها قوی می‌شود». مرحوم «طبرسی» در مجمع البیان اصل آن را از مشایعت به معنی «متابعت» دانسته و می‌گوید شیعه به معنی پیرو و تابع است، و شیعه علی (علیه‌السلام) به پیروان او و آنهایی که اعتقاد به امامتش دارند گفته می‌شود، و حدیث معروف ام سلمه از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شیعه علی هم الفائزون يوم القيامة (نجات یابندگان در قیامت، پیروان علی (علیه‌السلام) هستند) نیز اشاره به همین معنی می‌کند. و به هر حال چه اصل این کلمه را از شیاغ به معنی انتشار و تقویت بدانیم، یا از مشایعت به معنی متابعت، دلیل بر وجود یک نوع همبستگی فکری و مکتبی در

مفهوم شیعه و تشیع است.
ضمناً تعبیر به شیع درباره اقوام گذشته دلیل بر این است که آنها در مبارزه

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۶

خود با پیامبران به صورت پراکنده عمل نمی کردند، بلکه دارای خط مشترک و برنامه واحدی بودند که با عملکردهای هماهنگ تقویت می شد، جایی که گمراهان برای خود چنین برنامه ای داشته باشند آیات پیروان راستین راه حق نباید در مسیر خود از طرحهای هماهنگ و مشترک پیروی کنند.

۲- مرجع ضمیر در «نسلکه»

این جمله اشاره به آن می کند که خداوند آیات خود را از طرق مختلف آنچنان به مجرمان و مخالفان تفهیم می کند که گوئی در دل آنها وارد شده است اما متأسفانه عدم قابلیت و ناآمدگی محل، سبب بیرون راندن آن و جذب نشدن در درون جانیشان می گردد، درست مانند غذای مقوی و مفیدی که معده ناسالم، آنرا جذب نکرده و به بیرون باز می گرداند (و این حقیقت درست از ماده سلوک که ماده اصلی نسلکه می باشد فهمیده می شود).

بنابراین ضمیر «نسلکه» به «ذکر» (قرآن) که در آیات قبل آمده باز می گردد، و همچنین ضمیر «به» در جمله بعد، جمله «لایؤمنون به» نیز به همین معنی باز می گردد، یعنی با اینهمه آنها ایمان به این آیات نمی آورند.

بنابراین هماهنگی در میان دو ضمیر کاملاً برقرار است، نظیر همین تعبیر با همین معنی در سوره شعراء آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ دیده می شود).

ولی بعضی احتمال داده اند که ضمیر در «نسلکه» به استهزاء که از آیه قبل استفاده می شود باز گردد، بنابراین معنی جمله چنین می شود ماین استهزاء و مسخره کردن را (به خاطر گناهان و لجاجتهایشان) در قلب آنها داخل می کنیم.

ولی این تفسیر اگر هیچ ایراد دیگری نداشته باشد حداقل هماهنگی رادر میان دو ضمیر از میان می برد و برای تضعیف آن همین کافی است (دقت کنید).
ضمناً از جمله بالا استفاده می شود که وظیفه مبلغان تنها این نیست که مسائلی

را به گوش مردم بخوانند، بلکه باید از تمام وسائل استفاده کنند تا سخن حق را به دل آنها نفوذ دهند آنچنان که دلنشین گردد، حق طلبان ارشاد شوند و نسبت به لجوجان اتمام حجت گردد.

یعنی از تمام وسائل سمعی، بصری، برنامه‌های عملی، قصص، داستانها، ادبیات شعر و هنر به معنی اصیل و سازنده باید استفاده کرد تا کلمات حق به دلها راه یابد.

۳- سنت پیشینیان!

موضع گیریهای طرفداران باطل در برابر پیامبران، و طرح نقشه‌های همه‌جانبه برای تحمیق مردم، و پراکندن آنها از اطراف مردان الهی نه چیز تازه‌ای است و نه منحصر به زمان و مکان خاصی بوده است. بلکه همانگونه که از تعبیر بالا استفاده می‌شود، از قدیم الایام و دورترین زمانها، این توطئه‌ها در میان اقوام گمراه بوده است.

و به همین دلیل هرگز نباید از آن وحشت کرد و یا نومیدی و یأس به خود راه داد، و یا از انبوه مشکلاتی که بدست دشمنان فراهم می‌شود هراسید، این یک دلداری مؤثر برای همه رهروان راه حق است.

اگر تصور کنیم در زمان یا مکانی می‌توانیم دعوت حق را نشر و گسترش دهیم، و پرچم عدل و داد را برافرازیم، بی‌آنکه با عکس العمل منفی دشمنان لجوج و مخالفان سرسخت مواجه باشیم سخت اشتباه کرده‌ایم، پیامبران الهی و همه پیروان راستین آنها از این مخالفتها هرگز مأیوس نشدند و ما نیز باید مأیوس نگردیم، بلکه باید هر روز بر عمق دعوت خود بیفزائیم.

۴- تفسیر جمله «فذلوا فیه یعرجون»

این جمله و جمله‌های بعد که در آیات فوق آمده به خوبی نشان می‌دهد که

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۸

منظور آن است اگر دری از آسمان بر آنها گشوده شود (آسمان در اینجا ظاهراً اشاره به جو متراکم اطراف زمین است که خارج شدن از آن به سادگی ممکن نیست) و مرتباً روز روشن در آن رفت و آمد کنند، باز هم از شدت لجاجت می‌گویند چشم بندی و سحر شده‌ایم.

توجه داشته باشید «ذلوا» دلیل بر استمرار کاری در روز می‌باشد، و عرب این تعبیر را در مورد شب نمی‌کند، بلکه به جای آن باتوا که از ماده بیتوته است، می‌گوید.

این تفسیر همان چیزی است که غالب مفسرین آنرا برگزیده‌اند، ولی عجب این است که بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که ضمیر در «(ظلوا)» به فرشتگان باز می‌گردد، یعنی اگر آنان فرشتگان را با چشم خود ببینند که به آسمان می‌روند و باز می‌گردند باز ایمان نمی‌آورند. این تفسیر علاوه بر اینکه با آیات قبل و بعد که عموماً سخن از مشرکین می‌گوید سازگار نیست (زیرا ملائکه تنها در شش آیه قبل آمده، و بازگشت ضمیر به آن بسیار بعید است) از بلاغت سخن نیز می‌کاهد، زیرا قرآن می‌خواهد بگوید حتی اگر خودشان به صورت اعجاز آمیزی در روز روشن کراراً به آسمان بروند و باز گردند باز هم تسلیم حق نمی‌شوند. (دقت کنید).

۵ - معنی جمله «(سکرت ابصارنا)»

«(سکرت)» از ماده «(سکر)» به معنی پوشاندن است، یعنی کافران لجوج می‌گویند چشم حقیقت بین ما گوئی پوشانده شده و اگر ببینیم که به آسمان عروج می‌کنیم یک سلسله مسائل خیالی و توهمی است، و این درست همان چیزی است که از آن در فارسی تعبیر به چشم‌بندی می‌کنیم، که بر اثر تردستی طرف مقابل، انسان نمی‌تواند حقیقت را درست ببیند، بلکه خلاف آنرا احساس می‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۹

و اینکه بعد از آن، جمله بل نحن قوم مسحورون (بلکه ما گروهی هستیم که سحر شده‌ایم) آمده با اینکه همین چشم‌بندی نیز از انواع سحر است شاید اشاره به این باشد که از چشم‌بندی هم فراتر رفته، سر تا پای ما سحر شده، نه تنها چشممان بلکه تمام وجودمان بر اثر سحر احساس واقعی خود را از دست داده است و آنچه حس می‌کند بر خلاف واقعیت است. به عبارت دیگر هرگاه انسانی را با وسیله‌ای بالا ببریم و فرود بیاوریم این حالت را نه تنها با چشم خود بلکه با تمام وجود احساس می‌کند، به همین دلیل اگر چشم شخص را محکم هم ببندیم باز عروج و نزول خود را احساس می‌کند. یعنی اگر، فرضاً این مشرکان را به آسمان ببریم، نخست می‌گویند چشم‌بندی شده‌ایم بعد که متوجه می‌شوند که این حالت با غیر چشم‌هم قابل احساس است می‌گویند اصولاً ما سر تا پای وجودمان سحر شده است.

آیه ۱۶ - ۱۸

آیه و ترجمه

۱۶ و لقد جعلنا فی السماء بروجاً و زینها للنظرین

۱۷ و حفظنہا من کل شیطن رجیم

۱۸ الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین

ترجمه :

۱۶ - ما در آسمان برجهایی قرار دادیم، و آنرا برای بینندگان تزیین کردیم.

۱۷ - و آنرا از هر شیطان مطرودی حفظ نمودیم.

۱۸ - مگر آنها که استراق سمع کنند که شهاب مبین آنان را تعقیب می کند (و می راند)

تفسیر :

شیاطین با شهب رانده می شوند؟

این آیات اشاره به گوشه‌ای از نظام آفرینش به عنوان دلیلی بر توحید و شناخت خدا است و بحثهایی را که در زمینه قرآن و نبوت در آیات گذشته آمد تکمیل می کند.

نخست می گوید: «ما در آسمان برجهایی قرار دادیم» (و لقد جعلنا فی السماء بروجاً).

«بروج» جمع «برج» در اصل به معنی «ظهور» است، و به همین جهت آن قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد، برج نامیده می شود، و نیز به همین جهت هنگامی که زن، زینت خود را آشکار سازد تبرجت المرأة می گویند.

به هر حال برجهای آسمانی اشاره به منزلگاههای خورشید و ماه است، و به تعبیر دقیقتر هنگامی که ما از کره زمین به ماه و خورشید نگاه می کنیم در هر فصل و موقعی از سال آنها را در مقابل یکی از صورتهای فلکی (صورتهای فلکی

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۴۱

مجموعه ستارگانی است که شکل خاصی را به خود گرفته اند) می بینیم و می گوئیم خورشید مثلاً در برج حمل یا ثور یا میزان و عقرب و قوس است. بدیهی است وجود این برجهای آسمانی و منزلگاههای ماه و خورشید و آن نظام خاصی که برای حرکت آنها در این برجهای وجود دارد که تقویم مجسم جهان هستی ما را تشکیل می دهد دلیل روشنی است بر علم و قدرت آفریدگار، این

نظام شگرف با این حساب دقیق و مستمر بیانگرنقشه و هدفی است که در آفرینش این جهان بوده و هر چه در آن بیشتر بیندیشیم ما را به آفریننده جهان نزدیکتر می‌سازد.

سپس اضافه می‌کند «ما آسمان و این صورتهای فلکی را برای بینندگان زینت بخشیدیم» (و زیناها للناظرین).

در یک شب تاریک و پر ستاره نظری به آسمان بیفکنید، ستارگانی که در هر گوشه و کنار به صورت گروه گروه دور هم جمع شده‌اند، گوئی هردسته برای خود انجمنی دارند، و آهسته نجوی می‌کنند، بعضی خیره خیره به ما نگاه کرده اصلاً چشمک نمی‌زنند و بعضی مرتباً چشمک می‌زنند، گوئی ما را به سوی خود می‌خوانند، بعضی آنچنان می‌درخشند که خیال می‌کنیم دارند به ما نزدیک می‌شوند، و بعضی بانور کم‌رنگ خود گوئی از آن اعماق آسمانهای دور فریاد بی صدائی می‌کشند که ما هم اینجائیم!

این منظره زیبای شاعرانه که شاید برای بعضی بر اثر تکرار مشاهده، عادی جلوه کند بیش از آنچه فکر کنیم دیدنی و جالب و شوق انگیز است.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۴۲

گاهی که ماه با اشکال مختلفش در جمع آنها ظاهر می‌شود، چهره تازه و اعجاب‌انگیز دیگری به خود می‌گیرند.

بعد از غروب آفتاب یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شوند، گوئی از پشت پرده بیرون می‌دوند و به هنگام طلوع صبح فرار کرده و در برابر نیروی خیره کننده آفتاب خود را پنهان می‌کنند.

از این گذشته، از نظر زیباییهای علمی و اسرار بسیار فراوان، چهره آسمان آنچنان زیبا است که هزاران سال است چشم همه دانشمندان را به خود مشغول داشته به ویژه امروز که با نیرومندترین تلسکوپها و دوربینهای عظیم نجومی به سوی آن خیره می‌شوند و هر زمان اسرار تازه‌ای از این عالم پر غوغا، و در عین حال خاموش، برای مردم جهان کشف می‌کنند.

راستی «چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی»!...

در آیه بعد اضافه می‌کند «ما این آسمان را از هر شیطان رجیم و شوم و ملعون محفوظ داشته‌ایم» (و حفظناها من کل شیطان رجیم).

«مگر آن شیطانهای که هوس «استراق سمع» (و خبرگیری دزدکی)

کنند، که شهاب آشکار آنها را تعقیب می‌کند و به عقب می‌راند» (الا من

استرق السمع فاتبعه شهاب مبین).

چگونه شیاطین بوسیله شهب از آسمان رانده می شوند؟!

آیه اخیر از آیاتی است که مفسران در تفسیر آن بسیار سخن گفته اند و هریک مسیر خاصی را پیموده و برداشت معینی از آن دارند.

و از آنجا که عین همین مضمون در سوره صافات (آیه ۶ و ۷) و سوره جن

بعدها

افترت

قبلا